

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

Literary - Cultural	ادبی - فرهنگی
---------------------	---------------

دارالامان

سرای امن

از:

داکتر رؤف روشن

رخش خیال

دردیار خاطره ها میرانم

باغی است شاداب

چمن های گل و سبزه

خیابانها مصفا

دیواره ها از یاسمن

دروازه های گل

گلستان های کوچک

چمن اندر چمن

باغچه اندر باغچه

قطعه قطعه

باسبزه های سبز

گلاب های سرخ

چنان که رنگش را

میتوان شنید

عطرش را میتوان شمید

بته های نسترن

به شوخی

دست انداخته اند

بر گل های یاسمن

باغ از سه طرف

قصری بلند و با شکوه را

دور میزند

در جویچه های باریک
آبی زلال با آواز ملایمی میدود

بام قصر از مس خالص است
کلکین های بلند
رو به باغ، رو به شهر
و رو به تپه های سر سبز جنوب
روشنی و زیبایی کابل را مینوشند

جاده هموار خاکی
باغ را دور میزند

جاده را آبپاشی کرده اند
بوی خوش خاک با بوی گل آمیخته است

درون باغ
مرغکان خوشحالند
خوشحالی میکنند

آدم ها، کودکان خوشی میکنند
خوشحالی میکنند

عطر گل های اول بهار
بر چمن های سبزه ریخته است

شب همه شب بر برگ گل
مرورید شبنم ریخته است

پندک های گلاب تازه شگفته اند
گلبرگ های نفیس جلوه میفرشند
رایحه میپاشند

این زیبایی ها را میبینم
عطر ها را میشم
هوای پاک و مرطوب را
به سینه میبرم

سینه کوچکم آماج خوشی است
کودکی هستم حیران
حیران طبیعتی که
دور مرا فراگرفته است

هنوز از زندگی، از بازی های فلک
نمیدانم

هنوز غم را نمیشناسم
هنوز بازیچه سرنوشت نیستم
هنوز سرنوشت بازیچه من است

وسر نوشت من، سرنوشت باغ
سرنوشت قصر
در پشت پرده ابهام در تکوین اند

اکنون
سالهای زیادی بر من و بر باغ گذشته اند
سرنوشت با من و با باغ بازی ها کرده است

بهاران بر باغ رنگ زده اند
و خزان ها رنگ باغ را دزدیده اند

مردمان خوب و خراب
به تماشای باغ آمده و رفته اند

و یکروز، یکروز سیاه یک سال سیاه
وزان پس سالهای سیاه
در شهر خون جوشیده است

وزان روز
باغ رنگ خوشی ندیده است

مردمان نا مردم
مردمان نا مرد

بنام وطن و دین و آیین
مردم کشته اند

و باز باغ را کشته اند
سبزه را کشته اند

گل را کشته اند
رنگ را از باغ
و سقف را از قصر
و مس را از بام
دزدیده اند

اکنون آن قصر مرده است
آن باغ مرده است

آن گل، آن چمن
آن سرو آن سمن

دیگر نیستند
از هم فرو ریختند

آن محل که دار امان بود
در نا امنی سوخته است

آن شاه که آن سرای را ساخته بود
به سرای دیگر شتافته است

برخی نا مردان زنده اند
هنوز به خون تشنه اند

و باغ مرده را
هنوز میمیرانند

باشد روزی
پنجه عدالت گریبان گیرد
این نا کسان بی مروت را
یا در هاگ یا در خاک
و یا بمیراند اندر مغاک

و مردم خسته از جنگ
تشنه گل و رنگ
گرسنه میخوابند

و گل تشنه میمیرد
و طفل گرسنه میمیرد

فریمانت، کالیفورنیا
اسد ۱۳۸۷